

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۵، شماره ۵۸، زمستان ۱۴۰۲، صص ۲۷۷-۳۰۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۱۵

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2022.1946269.2370](https://doi.org/10.30495/dk.2022.1946269.2370)

بررسی کارویژه کاوه آهنگر در شاهنامه فردوسی با رویکرد به اندیشه ایران شهری و اساطیر

## جهانی

سید محمدرضا قریشی<sup>۱</sup>، دکتر سعید خیرخواه<sup>۲</sup>، دکتر عبدالرضا مدرس زاده<sup>۳</sup>

## چکیده

با کشف آهن افزون بر دگرگونی‌های مادی، سامان اندیشگی و فرهنگی جهان نیز دچار دگرگونی می‌شود. ارزش، ژرفا و پیامدهای این کشف سبب پدیداری عصری با ویژگی‌های برجسته و دیگرسان به نام آهن است که اسطوره‌ها و قهرمانان ویژه خود را می‌آفریند. ایران نیز به عنوان یکی از کهن‌ترین تمدن‌های جهان و نخستین مراکزی که به فناوری گذاش و برون‌آوری آهن دست می‌یابد از برآیندهای فرهنگی آن بی‌بهره نمی‌ماند. نام‌آورترین قهرمان ایرانی این عصر کاوه آهنگر است که در هزاره تاریک و پرآشوب ضحاک (روایت ایرانی آغاز عصر آهن) ظهور و زمینه را برای بازآفرینی جهان آشامند به دست فریدون فراهم می‌کند. کاوه برخلاف آوازه و نفوذ همواره‌اش بر اندیشه ایرانی، بازتاب درخوری در اسطوره‌های میهنی و دینی ایرانی نمی‌یابد. همین امر برخی از پژوهشگران را برآن داشته تا وی را شخصیتی افسانه‌ای و برساخته گوسانان اشکانی و نویسندگان خدای‌نامه‌های روزگار ساسانی بپندارند که بی‌گمان باورپذیر نمی‌نماید، چرا که با بنیادهای فکری مردمان پیشاتاریخ در فهم هستی ناسازگار است. کاوه مانند دیگر شخصیت‌های اسطوره‌ای دارای خویشکاری‌های نمادین و کارویژه‌های استعاره‌گون است. در این پژوهش سعی می‌شود با بهره‌گیری از تحلیل کهن‌الگویی، نگرش تطبیقی و روش کتابخانه‌ای بن‌مایه‌های اساطیری میان‌ورد کاوه در شاهنامه را بررسی کرده و با پی‌ریزی انگاره‌های تازه برآیندهای نوینی ارائه نموده و نشان دهد که کاوه قهرمانی پیشاتاریخی است که بنا به دلایلی از صحنه اساطیر ایران‌زمین محو می‌شود.

**کلیدواژگان:** عصر آهن، آهنگران، کاوه آهنگر، اندیشه ایران شهری، باززایی جهان.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

Smrg53@yahoo.com

<sup>۲</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران. (نویسنده مسؤل)

s.kheirkhah92@gmail.com

<sup>۳</sup> دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

drmodarreszadeh@yahoo.com



## مقدمه

کاوه آهنگر، کهن‌الگویی نام‌آشنا در گستره اساطیر ایران زمین است. حضور صاعقه‌وار اما تأثیرگذارش در بخشی از روایت ضحاک نشان از جایگاه پیشینه‌دار و شناخته شده او در ذهن و اندیشه ایرانی دارد. شاید به همین دلیل فردوسی نیازی نمی‌بیند در شناساندن چهره او زمان و کوشش بیشتری به کار برد. شخصیت و خویشکاری‌های کاوه چه در باور اساطیری و چه در رویدادهای تاریخی نقش برجسته‌ای در پاسداری از فرهنگ، هویت و یکپارچگی سرزمینی ایران دارد، به گونه‌ای که هرگاه هستی ایرانی در بزنگاه‌های تاریخ، فراروی خطر قرار می‌گیرد با بیرق خورشیدگون خود سر از بستر اسطوره برآورده و مردمان را به راندن بیدادگران و بیگانگان برمی‌انگیزد. آشکار است که بر خلاف نگره برخی پژوهشگران فرهنگ و اسطوره‌های ایرانی از جمله کریستین سن و مهرداد بهار، کاوه آهنگر نمی‌تواند شخصیتی افسانه‌ای و برخاسته از فکر و نظر نویسندگان خدای‌نامه‌های دوران ساسانی باشد (ر.ک: کریستین سن، ۱۳۸۷: ۱۴ و ۳۷) و (ر.ک: بهار، ۱۳۸۱: ۴۵۰).

از دیدگاه اندیشه اسطوره‌ای، همه کارکردهای بشری از پیشینه ازل و سرشتی تقلیدی برخوردارند. بنابراین اعمال دنیوی و آیین‌های دینی بشری زمانی ارزش می‌یابند که از کهن‌الگوهای وضع شده توسط ایزدان یا پهلوانان پیروی کنند. با این رویکرد کشف آهن که از دستاوردهای دوران ساز بشری است نمی‌تواند در یکی از مهین‌ترین بسترهای شهرآیینی جهان و کانون‌هایی که در پیدایش آن تأثیر داشته است، از این قاعده و قهرمان ویژه آن بی‌بهره باشد. در اساطیر ایرانی، کاوه، آهنگری است که فرزندانش قربانی ماران ضحاک شده‌اند؛ آنگاه که آخرین ایشان را دژخیمان ضحاک به بند می‌کشند، خروشان و دادخواه به درگاه ضحاک می‌رود و او را از مرگ می‌رهاند. اما خشم فروناشدنی‌اش او را وامی‌دارد تا پیروزی انجامین به پیکار ادامه دهد. بنابراین چرم‌پاره خود را بر نیزه می‌آویزد و مردمان را به یاری فریدون می‌خواند. بدین‌سان شورش بزرگی را پایه‌ریزی می‌کند که برآیند آن نوآیینی گیتی و سامان‌مندی حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایرانیان است. با رویکرد به جایگاه اساطیری روایت که در چارچوب نمادها و استعاره‌ها بازتاب یافته پژوهشگر می‌کوشد تا با روش کهن‌الگویی و اسطوره‌شناسی تطبیقی که بر بنیاد اندیشه ایران شهری و آغازین الگوهای دیگر ملل استوار است،

با بخش کردن اسطوره کاوه به اجزای آن ساختار کلی روایت را روشن ساخته و با طرح انگاره‌های نو، پنداره‌های نهفته در آن را باز نماید و برآیندهای تازه‌ای را نمایان کند.

از آن‌جا که نام‌ها در اندیشه اساطیری از کارکردهای ویژه‌ای بهره برده و بخش مهمی از هویت قهرمان را آشکار می‌کنند، در آغاز، نویسنده نام واژه کاوه را از نظر ریشه‌شناختی مورد واکاوی قرار می‌دهد. سپس به عصر آهن و نقش تمدن‌ساز آهنگران در اندیشه ایران و جهان باستان می‌پردازد و تلاش می‌کند تا رمز ماندگاری کاوه را برخلاف حضور کم‌رنگ در اسطوره‌های میهنی و دینی ایرانی از دیدگاه فرهنگی، تاریخی و اجتماعی ایران زمین نمایان سازد.

با رویکرد به روش‌های رایج در پژوهش‌های ادبی که تا حدودی تکراری و ملال‌آور شده؛ به نظر می‌رسد بهره‌گیری از خوانش اسطوره‌ای و کهن‌نمونه‌ای می‌تواند هوای تازه‌ای به فضای پژوهش‌های این رشته بدمد و امکانات جدیدی برای درک بهتر و عمیق‌تر میراث‌های ادبی‌مان مهیا سازد. از آن‌جا که اسطوره‌ها با ادبیات پیوند بسیار نزدیکی دارند، توجه به آن‌ها ضمن این-که خلأ موجود در پژوهش‌های ادبی را پر می‌کند، به رشد و بالندگی ادبی ما نیز کمک شایانی می‌نماید. به نظر می‌رسد بسیاری از پیچیدگی‌های نامکشوفی که ذهن پژوهشگران را سال‌هاست درگیر نموده در سایه دانش اسطوره‌شناسی قابل فهم می‌شود؛ همان‌گونه که این گفتار در پی آن است.

#### پیشینه تحقیق

برجسته‌ترین اثری که به صورت کتاب درباره کاوه آهنگر نوشته شده؛ کاوه آهنگر و درفش کاویانی اثر نقادانه کریستینسن نویسنده و ایران‌شناس شهیر دانمارکی است که در سال ۱۳۸۷ انتشارات طهوری با ترجمه منیژه احدزادگان آهنی روانه بازار کرده است. در این کتاب کریستینسن به دلیل عدم حضور کاوه در متون دینی پهلوی، احتمال داده است که وی پس از دوره اشکانی بوجود آمده و در تاریخ افسانه‌ای دوره ساسانی جای گرفته است. از دیگر نوشته‌های ارزشمند در این‌باره نظرهای پراکنده‌ای است که دکتر مهرداد بهار در آثار گوناگون خود از جمله پژوهشی در اساطیر ایران و از اسطوره تا تاریخ به‌جای گذاشته است. وی نیز با رویکرد به همین دلایل و همچنین ساختار عیاری داستان، شخصیت اساطیری کاوه را زیر سوال برده و او را شخصیتی مربوط به اواخر دوره ساسانی یا اوایل دوره اسلامی دانسته که وارد

حماسه ملی شده است. گذشته از این آثار، پژوهش‌های خوبی در رابطه با واکاوی شخصیت کاوه صورت گرفته است که می‌توان به گفتار کاوه آهنگر: صنعت‌گری هند و ایرانی؟ نوشته تورج دریایی و ترجمه عسکر بهرامی و همچنین «یادداشت «کاوه» یا «گاوه»؟ (طرح نمونه‌ای از مشکلات شاهنامه)» از سجاد آیدنلو اشاره کرد. در این جستار پژوهشگر تلاش کرده است با بررسی این نام‌واژه در متون کلاسیک ادب پارسی نشان دهد که تلفظ «گاوه» نسبت به «کاوه» درست‌تر و محتمل‌تر است.

### روش تحقیق

در این پژوهش سعی می‌شود با بهره‌گیری از تحلیل کهن‌الگویی، نگرش تطبیقی و روش کتابخانه‌ای بن‌مایه‌های اساطیری میان‌ورد کاوه در شاهنامه را بررسی کرده و با پی‌ریزی انگاره‌های تازه برآیندهای نوینی ارائه نماید.

### مبانی تحقیق

#### عصر آهن

پس از کشف آتش دستیابی به فنون گدازش آهن را می‌توان ارزشمندترین دستاورد بشری در روزگاران باستان دانست. بسیاری بر این باورند که پیدایش هازمان شهرآیینی و رشد ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برآیند حضور آهن در زندگی بشر است. تمدن کهن ایرانی نیز از دل همین دوره سر بر می‌آورد و نخستین امپراطوری جهانی خود را بنیان می‌نهد. طلایی می‌نویسد: «در دوردست‌های تاریخ پر فراز و نشیب ساکنان فلات ایران، عصر آهن (حدود ۱۵۰۰-۵۵۰ ق.م) به مثابه دوران زمینه‌ساز ورود تمام عیار فلات ایران به دوران تاریخی با محوریت اولین امپراطوری جهانی هخامنشی از اهمیت بسیاری برخوردار است» (طلایی، ۱۳۹۷: ۱).

#### آهنگران

در جهان پیشاتاریخ آهنگران از موقعیت طبقاتی بسیار ممتازی برخوردار بودند و عموماً جایگاه آنان تا حد یک شاهزاده و نجیب‌زاده ارتقاء می‌یافت. این حرمت ویژه به دلیل کارکرد رازورانه عمل گدازش آهن و نقش آن در پیدایش تمدن بشری بود. از همین روی بسیاری از قهرمانان تحول‌آفرین جهان باستان، همچون داوود نبی، کاوه آهنگر و چنگیزخان مغول یا در نام یا از نظر حرفه با آهن در ارتباط بوده‌اند. «بنا بر گزارش‌های واقعی چنگیزخان در اصل آهنگری

ساده بود و افسانه‌های قبیله مغول، حرفه آهنگر را با درگاه سلطنت پیوند می‌دهند.» (الیاده، ۱۳۹۲: ۹۶)

### کاوه آهنگر

بی‌تردید کاوه آهنگر مهم‌ترین قهرمان مردمی سامان اساطیری ایران زمین است که کارویژه‌هایش با دیگر قهرمانان عصر آهن در سایر فرهنگ‌های باستانی همسانی دارد. به جرات می‌توان گفت در دوران تاریخی هیچ یک از قهرمانان اساطیری ایرانی نتوانسته به اندازه وی در تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تاثیرگذار بوده و در پاسداری از فرهنگ، هویت و یکپارچگی سرزمینی ایران نقش ایفا کند. با رویکرد به شاهنامه و نقشی که کاوه در خیزش مردمی بر ضد دستگاه ضحاک ایفا می‌کند؛ نشان از آن دارد که «کاوه نه یک آهنگر ساده ستمدیده، بلکه کارگزاری ایزدی است که با «آزمون آهن‌گدازان و آذر فروزان» راه نیک و بدی را به مردمان می‌نماید» (ستاری، ۱۳۸۵: ۸۴).

### اندیشه ایران شهری

واژه ایران شهر برای نخستین بار در فرهنگ سیاسی و جغرافیایی شهریاری ساسانی نمود پیدا می‌کند؛ بدین معنا که به کل قلمرو تحت حاکمیت این خاندان ایران شهر اطلاق می‌شده است. لیکن بعدها توسع معنایی یافته و دامنه شمول آن مفاهیم فرهنگی و سامان اندیشگی ایرانی را که در بافتار دین زرتشتی شکل گرفته نیز در بر می‌گیرد. در نهایت با کمرنگ شدن عناصر زرتشتی در این جهان بینی، «ایران شهر مفهومی نسبتاً دینی و یا کمتر دینی به خود می‌گیرد؛ به طوری که یک مسیحی هم در این دوره خود را عضوی از ایران شهر می‌تواند قلمداد کند» (دریایی، ۱۳۹۹: ۱).

### باززایی جهان

در سامان اندیشگی جهان باستان، زمان از یک حرکت دوری پایان‌ناپذیر پیروی می‌کند که همواره میان عصر زرین و آشوب در چنبره فروپاشی و رستاخیز در گردش است. از این منظر بن‌پاره‌های هستی در حال تکرار دائمی خود هستند و همان‌گونه که هگل ادعا کرده است «در زیر آسمان کبود هیچ چیز تازه‌ای وجود ندارد» (الیاده، ۱۳۸۴: ۹۹). تنها در اندیشه ایرانی است که تاریخ به معنای امروزین خود ظهور می‌کند و زمان بی‌کرانه از کارکردی کرانمند برخوردار می‌شود. از این دیدگاه اگر چه گیتی میان نظم و آشوب در دوران است اما برای آن پایانی نیک

متصور بوده‌اند. هگل می‌نویسد: «... اما با ظهور انسان ایرانی تاریخ مشتمل بر نبردی می‌شود میان اهریمن و اهورامزدا. تاریخ تبدیل به سناریویی می‌شود که در آن میان عناصر خیر و شر، جدال و کشاکشی صورت می‌گیرد و در فرجام این خیر است که باید بر شر ظفر یابد» (هگل، ۱۳۷۹: ۳۰۲).

### بحث

#### ریشه‌شناسی واژه کاوه و بازنمود جایگاه اسطوره‌ای وی

نام در اندیشه اساطیری کارکردی فراتر از شناسایی فرد یا شیء دارد. در حقیقت همه هویت فرد از نظر مینوی یا گیتیگ در نام او بازتاب می‌یافته است. نام و شخصیت نامیده در فرهنگ ایران‌شهری چنان در هم تنیده‌اند که شهریاران هخامنشی هنگام جلوس بر تخت شاهی نام خود را تغییر داده و سازگار با هویت و خویشکاری‌های نوین‌شان نام تازه‌ای برمی‌گزیده‌اند. «پادشاه تازه در مراسم گزینش شاهانه نام سلطنتی رسمی برمی‌گزید و استفاده از نام آشنای خانگی را که قبلاً با آن شناخته می‌شد منسوخ می‌گشت» (جونز، ۱۳۹۴: ۶۰).

در اندیشه اسطوره‌ای نام‌ها از چنان نیروی جادویی برخوردارند که می‌توانند آرزوها و خواسته‌های باورمندان را تحقق بخشند. در بسیاری از اسطوره‌ها، هستی با کلمه آشکار می‌شود. گزاره شریف قرآنی «کُنْ فیکون» رهنمودی بر همین معناست.

کاسیر می‌نویسد: «با نخستین کلمه جهان انسانی آغاز به آفرینش کرد. پیش از این لحظه انسان هنوز هستی پیدا نکرده بود، بلکه حیوانی بود که طبیعت او را در تصرف خویش داشت. کلمه بود که او را آفرید» (بهرامی کمیل، ۱۳۹۷: ۱۶). دیتریش در اثر خود تحت عنوان یک سروده دینی میتراپی می‌گوید: «این که نام به عنوان نماینده نامیده کارکرد دارد و به زبان‌آوردن نام یک شخص برابر است با به هستی فراخواندن خود آن شخص و این که نام موجب هراس می‌شود، به خاطر آن است که نام از یک قدرت واقعی برخوردار است» (همان: ۱۶). همین کارویژه‌هاست که ضحاک را با شنیدن نام کاوه کنش‌پذیر و پریشان می‌کند.

کی نام‌ور پاس‌خ آورد زود	که از من شگفتی بیاید شنود
که چون کاوه آمد ز درگه پدید	دو گوش من آواز او را شنید
میان من و او ز ایوان درست	تو گفتی یکی کوه آهن برست

(فردوسی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۶۷)

یوستی در کتاب خود، نام نامۀ ایرانی ریشه نام کاوه را از واژه اوستایی کاوی (kavaya) به معنای شاهانه و از خاندان کوی می‌داند. با این حال در مورد منشا افسانۀ کاوه به نتایجی نمی‌رسد (ر.ک: همان: ۴۲ و ۴۱)

۲۸۳

الگا دیویدسن با رویکرد به اساطیر هندی در مورد واژه (kavi) نظری دیگرگون ارائه کرده است که با کارویژه آهنگری وی ارتباط می‌یابد. او می‌نویسد: «پیشوند کی که در دودمان کیانیان در روایات قدیم‌تر اوستا به صورت کوی (kauui) دیده شده است با واژه هندی کوی (kavi) در وداها نشان روحانیت یا دست کم مقامی طبقاتی بهره‌مند از دانش ماورا طبیعی همانند جادو هم‌خانواده است و شایان ذکر است که در آیین ودا کاویا مشتق از کاویا اوشاناس، آهنگری جادویی است که صاعقه ایندرا را می‌سازد و ایندرا با آن مظهر شر را می‌کشد و این قابل مقایسه با داستان ایرانی کاوه آهنگر است» (ستاری، ۱۳۸۵: ۸۴). اف آلیتم نیز واژه کاویان را به معنای خرد می‌داند (ر.ک: الیاده، ۱۳۹۲: ۹۶).

با رویکرد به دیدگاه‌های بارتولومه، میشل دیوان، فریسک و یوستی در واکاوی نام کاوه و ریشه‌های آن می‌توان به نکته‌های ارزشمندی رسید. «نام کاوه به معنای زبردست، آگاه، رهبر و از ریشه هند و اروپایی (s)kewh- به جای مانده است که معنای آن دریافتن، پی بردن، حس کردن و نگاه کردن بوده است. از این ریشه هند و اروپایی در زبان‌های دیگر واژه‌های ذیل به جای مانده است.

در انگلیسی hear (شنیدن)، در آلمانی hörn (شنیدن)، در لاتینی caveō (مراقب بودن)، در اوستایی kavi (زبردست، آگاه، رهبر و نام کسان و لقب شاهزادگان برخی از قوم‌های ایران باستان بوده)، در سانسکریت kavi دانا، آگاه، در یونانی kūdos (نام آور، پرآوازه)، در اسلاوی کهن کلیسایی čudos (معجزه، چشمگیر، شگفت و ...) است. وی در ادامه می‌نویسد: «جز کی در نام‌هایی مانند کی خسرو، کی کاووس، و نیز نام‌های کاووس، قباد (کواد) هم از همین ریشه است» (سعادت، ۱۳۹۸: ۱).

با رویکرد به نگره‌های ناهمگونی که درباره معنا و ریشه نام کاوه گفته شد به این برآیند می‌رسیم که این نام با شخصیت و کارویژه‌های اساطیری کاوه آهنگر سازگار و نشان‌دهنده جایگاه والای طبقاتی وی در سامان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران باستان است. کارویژه آهنگری و دانش و مهارتش در این فن به او شخصیتی رازمند و جادوانه می‌بخشد؛ به این

پشتوانه است که در جنبش‌های اجتماعی نقشی راه‌برانه ایفا می‌کند. بلندپای گاهی طبقاتی آهنگران کمابیش در همه فرهنگ‌های باستانی از بسامدی سزاوار بهره‌مند است، به گونه‌ای که در اندیشه باستانی از نظر ارج روحانی و ارزش‌های اجتماعی با شاهان برابری می‌کرده‌اند.

«هنر شکل دادن به آهن، گاه به عنوان رمز شاهی یا تقدس ملحوظ می‌شود، آهنگرانی بوده‌اند که وظایف مهم سیاسی برعهده داشته‌اند» (شوالیه، گبران، ۱۳۸۲: ج ۱، ۳۱۱).

معنای دانایی و آگاهی که در نام کاوه تجلی می‌کند، بن‌مایه‌ای جهانی است و به توانایی آهنگران در به‌کارگیری آخشیح‌ها در تبدیل آهن به ابزارهای ارزشمند و کارا اشاره دارد. به همین شوند، در اندیشه پیشادانش آهنگری شگردی سپنتاست و پیشه‌کاران آن از ارجی هم‌پای کیمیاگران برخوردارند (ر.ک: شفره، ۱۳۹۳: ۸۱).

هم‌چنین ریشه کی در معنای پادشاهی نشان از جایگاه ارج‌مند آنان در رده‌بندی‌های اجتماعی دارد. حضور یک‌باره کاوه در دربار ضحاک و نوع گفتار وی حامل همین معناست.

چرا پیش تو کاوه خام‌گوی  
بسان همالان کند سرخ روی  
همی محضر ما به پیمان تو  
بدرد، بیچسب ز فرمان تو  
(همان: ۱۰۳)

الیاده درباره آهن و جایگاه آهنگران می‌نویسد: «در جاوه باستان ذوب فلز عملی اسرارآمیز بود و تمام ادبیات آن پیرامون کریس (آهنگری) دور می‌زد که حرمت شاهزاده را داشت آن‌ها تا اوایل قرن بیستم هم در بارگاه شاهی‌شان یک نجیب زاده را داشتند. در جاوه باستان روابط میان آهنگر و شاهزاده برادروار بود، تبارشان نیز درست همانند شاهزادگان به خدایان می‌رسید» (الیاده، ۱۳۹۲: ۹۷).

نوشته‌های بلعمی نیز نشان از جایگاه ویژه کاوه آهنگر در سامان شاهی ایران دارد. «آفریدون ظفر یافت و ضحاک را بگرفت و بکشت؛ همان روز کاوه تاج بر سر آفریدون نهاد و جهان بر وی سپرد» (بهار، ۱۳۸۱: ۴۹۱).

سرگذشت گشتاسب شاهزاده ایرانی که در روم به آهنگری می‌پردازد نیز بسیار ارزشمند است، به ویژه آن‌که ارزش آن را به عنوان پیشه‌ای شاهانه در سازگان اجتماعی و فرهنگی ایران باز می‌نماید. جهانگیر کویاجی آن را در پیوند با عصر آهن می‌داند و می‌نویسد: «در تاریخ ادب، میان‌ورد گشتاسب تنها سروده‌ای نیست که در آن از آغاز عصر آهن یاد شده است. حتی در



جای دیگری از خود شاهنامه نیز از کاوه آهنگر سازنده درفش کاپانی در شهریار فریدون سخن به میان می‌آید. این رویداد را می‌توان اشاره‌ای به آغاز عصر آهن در ایران باختری شمرد؛ همچنان که داستان گشتاسب نشانه‌ای از آغاز شناخته شدن این فلز در ایران خاوری را در خود دارد» (کوورجی کویاجی، ۱۳۸۸: ۵۰۹).

به گشتاسب دادند پتکی گران      برو انجمن گشته آهنگران  
بزد پتک و بشکست سندان و گوی      ازو گشت بازار پر گفت و گوی  
بترسید بوراب و گفت ای جوان      به زخم تو سندان ندارد توان  
(همان: ۱۸)

### عصر آهن و جهش تمدن و فرهنگ بشری

پس از پیدایش آتش، دستیابی بشر به فناوری گدازش آهن را می‌توان ارزشمندترین دستاورد بشری دانست. آهن نقش بسزایی در پیدایی جامعه مدنی و رشد ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی بازی کرد. به جرأت می‌توان گفت دست‌ساخته‌های عصر آهن هم‌چون خیش، داس، تبر، شمشیرها و خنجرهای آهنین و هم‌چنین نمادها و تندیس‌های آیینی، چنان شتابی به پیشرفت‌های بشری بخشید که در باور نمی‌گنجد. با ساخت ابزارهای آهنی بود که مردمان توانستند فرآورده‌های خود را بویژه در بخش کشاورزی بهبود و افزونی ببخشند و تا اندازه زیادی خود را از بند دهش‌های طبیعی و مقدرات آسمانی رها سازند. از این پس می‌توانند بیش از نیاز خود تولید کرده و با آن به دادوستد بپردازند. خرید و فروش کالا که در ابتدا درون‌قبیله‌ای بود با پرورش اسب به سرزمین‌های دورتری راه یافت.

«در هزاره‌های سوم و دوم پ.م ارتباطات فرامنطقه‌ای اقوام ساکن در آسیای غربی و درون فلات ایران به واسطه استفاده فزاینده نیروی اسب افزایش یافته بود» (طلایی، ۱۳۹۷: ۱۴). ارتباط آهن و اسب و آهنگر در نعل‌بندی بازتاب می‌یابد. «نعل بند هم در اعتبار آهنگر سهیم است و هم در نمادگرایی‌هایی با اسب برجسته شده است» (الیاده، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

رضا مرادی غیاث‌آبادی عصر کاوه و کیانیان را هم‌سو با دوره آهن دانسته و با رویکرد به شاهنامه و داستان کاوه آهنگر می‌نویسد: «اکنون عصر آهن پس از یک دوره طولانی ناهنجاری‌های اجتماعی و خشک‌سالی‌های متعاقب آن که مطابق با عصر ضحاک در شاهنامه است، آغاز شده است. کشتزارهای وسیع و روستاهای آباد و زندگی توأم با هم‌زیستی بشر به

مرور و در طی یک روند بیش از هزار ساله جای خود را به میدان‌های جنگ و جنگاوری می‌دهند. ساخت و استفاده از ابزارهای زراعتی و دامی جای خود را به جوشن و خود و زره و سپر و نیزه و گرز و شمشیر می‌دهند. آهن و اسب در خدمت لشکریان مسلح قرار می‌گیرد. معماری تدافعی و نظامی رایج می‌گردد و در شاهنامه نیز اثری از دستاوردهای تمدن انسانی به چشم نمی‌خورد. دوره پهلوانی و جنگ‌های بی‌پایان عصر آهن آغاز می‌گردد و تداوم می‌یابد. نام کاوه آهنگر بعد از پیروزی برای همیشه از شاهنامه ناپدید می‌شود» (شفر، ۱۳۹۳: ۵۳).

### آهن در آینه اسطوره و بازتاب آن در اندیشه ایران شهری

تأثیرات آهن محدود به بعد مادی نشد بلکه در بخش آیینی و فرهنگی زندگی بشر هم دگرگونی‌های شگرفی برجای نهاد. آهن مانند هر پدیده بشری خالی از منطق دوآلیسم نیست. وضعیت پاندولی آهن میان خیر و شر، در فرهنگ جهانی همگانی بوده و در همه سرزمین‌ها و نژادهای بشری دیده می‌شود. نظام عشق و پروای آتش که باشلار در روان‌کاوی آتش بدان می‌پردازد در مورد آهن نیز صدق می‌کند (ر.ک: باشلار، ۱۳۷۸: ۶۸).

«لکن نمادگرایی آهن نیز مانند دیگر صنایع فلزی دو وجهی است؛ در مقابل اثرات شوم حمایت می‌کند اما در ضمن ابزار این اثرات نیز هست، آهن وسیله اصل متحرک و تغییر دهنده ماده بی‌حرکت است (خیش، قیچی، چاقو) و در عین حال ابزار جنگ و مرگ است» (شوالیه، گبران، ۱۳۸۲: ۳۰۴).

از برجسته‌ترین ویژگی‌هایی که در فرهنگ‌های جهانی به آهن نسبت می‌دهند برخوردار از نیرویی جادویی است که شر و موجودات شرانگیز را از زندگی بشر دور می‌دارد. اژدهایان از آن متنفرند و اهریمنان، جادوگران، پریان و خون‌آشامان آن را دوست ندارند (ر.ک: شفر، ۱۳۹۳: ۵۰).

در فرهنگ ایران نیز به آهن‌گریزی اهریمن اشاره شده است. «دستان زد مثل آل از آهن گریختن نمونه‌ای از آن است». (شاملو، ۱۳۸۱: ۵۰)

### چگونگی پیدایش آهن و بازتاب آن در اسطوره‌های ایرانی

درباره پیدایش آهن در سامان اساطیر ایرانی روایت‌های گوناگونی وجود دارد. در بندهش پیدایی آهن به کیومرث نسبت داده شده که به سبب سرشت فلزی او هشت گونه فلز از اندامش پدید می‌آید، آهن یکی از آنهاست که از پاهایش نمایان می‌شود. امشاسپند نگهدار آن شهریور

است و هرکس بخواهد به وی احترام بگذارد باید در هر جای و زمان آهن گداخته را گرامی دارد (ر.ک: قلی زاده، ۱۳۹۲: ۵۴).

به روایت شاهنامه هوشنگ نخستین کسی است که آهن را کشف می‌کند لیکن ویژگی‌هایی که در اسطوره‌های ایرانی به عصر آهن پیوند می‌دهند در هزاره ضحاک آشکار می‌شوند. «به باور ایرانیان باستان که هر یک از دوران‌های بشری را با فلزی مرتبط می‌دانستند، دوران آهن دوران آشفته‌گی پیش از ظهور منجی است. تجلیات ترس و قدرت شر، دیوان خشم تبار و ژولیده موی به ایران می‌تازند که حاصل آن نابودی کامل زندگی منظم این سرزمین است. زرتشتیان معتقدند که دوران آهن دوران تنزل دین پیش از ظهور نخستین منجی است» (قلی‌زاده، ۱۳۹۲: ۵۴ و ۵۵).

همه این ویژگی‌ها سازگار با هزاره پیدایش ضحاک در شاهنامه است. در این هزاره هنر خوار، راستی نهان، زندگی دچار درنگ و جوانان که نماد تازگی، شادابی و نور و گرمای زندگی هستند نابود می‌شوند. این دوران، دوره کامروایی دیوان ویرانگر است که جز کشتن و سوختن نمی‌دانند.

چو ضحاک بر تخت شد شهریار	برو سالیان انجمن شد هزار
نهان گشت کردار فرزائگان	پراگنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی ارجمند	نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز	به نیکی نبودی سخن جز به راز
ندانست خود جز بد آموختن	جز از کشتن و غارت و سوختن

(فردوسی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۶۷)

### چرخه آفرینش و مرگ و رستاخیز گیتی با رویکرد به روایت کاوه

بر بنیاد اندیشه ایران شهری گیتی گستره همیشگی نبرد میان نیروهای خیر و شر و مرگ و زندگی است. در این کارزار گاه نیروی زندگی بخش هرمزی و گاه توان مرگ‌بار اهریمنی پیروز می‌شود. نظم و آیین‌مندی هستی برآیند این دوگانگی‌هاست. «بنابراین الوهیت ایرانی به همان اندازه که خدایی جنگاور است خدایی است که راستی، صلح و عدالت را پاس و دوست می‌دارد. نظم و اعتدال مدنی از نیروهای دوگانه قانون اهورایی و نیروی اهریمنی به دست می‌آید» (جونز، ۱۳۹۲: ۸۳).

بنا بر اسطوره‌های آفرینش، هستی از دل تاریکی‌ها، چون نور می‌درخشد و خود را نمایان می‌سازد. اما این جهان به دلیل هنبازی اهریمن در ساختار آن از ناپایداری و دگرگونی رنج می‌برد، زمانی در مسیر رشد و شکوفایی و هنگامی دیگر در سراشیبی تباهی و نابودی قرار می‌گیرد. در اساطیر ایران جهان کرانمند از سه مرحله عبور می‌کند:

دوران مینوی که جهان مادی در عالم روحانی وجود داشته و نیکی و بدی کاملاً متمایز بوده و اراده مطلق اهورا مزدا بر جهان حاکم بوده است.

دوران آمیختگی که با تاخت و تاز اهریمن آغاز می‌شود، در این دوره اراده اهورا مزدا به عنوان مظهر خیر با اراده اهریمن در مقام شر در آمیخته است.

دوران هزیمت اهریمن و پیروزی نهایی اهورامزدا که در این دوران پسران زرتشت و سوشیانت‌ها ظهور می‌کنند.

گیتی با گردش دایره‌وار از فرمانروایی اهورامزدا آغاز می‌شود و پس از نشیب و فراز مقدر به پیروزی نهایی او می‌انجامد (ر.ک: یاحقی، ۱۳۹۲: ۵۲ و ۵۳).

در شاهنامه نیز به داستان آفرینش و دوره‌های گذار آن اشاره شده است.

از آغاز باید که دانی درست سر مایه گوه‌ران از نخست  
که یزدان ز ناچیز چیز آفرید بدان تا توانایی آمد پدید  
(همان: ۱، ۵)

ویژگی‌هایی که از این دوران نشان داده می‌شود با دوره اول آفرینش که دوره غلبه غرایز است هماهنگ است.

خور و خواب و آرام جوید همی وزان زندگی کام جوید همی  
نه گویا زبان و نه جويا خرد ز خاشاک‌ها خویشستن پرورد  
ندانند بد و نیک و فرجام کار نخواهد از او بندگی کردگار  
(همان: ۷)

سپس به پیدایش سامان شاهی و چگونگی آن در روزگار آرمانی می‌پردازد که از کیومرث شروع شده و با جمشید پایان می‌پذیرد. سامان فرمانروایی در این دوره ابتدایی است که رگه‌هایی از عصر پیشاآهن را به نمایش می‌گذارد، مردمان تازه گام در راه شهرآیینی نهاده‌اند و می‌خواهند آرام خود را از جهان طبیعت و سرشت حیوانی رهایی بخشند، در این دوره

است که ما شاهد پدیداری ساده‌ترین صورت رسم‌ها، آیین‌ها و هنجارها هستیم. این دوره، دوران پیدایش اولین هاست. بشر ابتدا در پناه‌گاه‌های طبیعی سکونت می‌گزیند سپس خانه می‌سازد، برای خود پوشاک فراهم می‌آورد، به ساخت ابزار سنگی دست می‌زند و کشت و زرع گیاهان را می‌آموزد، حیوانات را اهلی می‌کند، به ارزش فلز پی می‌برد و در ساخت ابزار و زینت‌آلات از آن استفاده می‌کند تا سرانجام به کشف آهن و مدنیته منسجم دست می‌یازد.

این عصر با منی‌کرد جمشید و گسست فرّه ایزدی به پایان می‌رسد و دوران پرآشوب آهن با روی کار آمدن ضحاک بی‌بهره از مهر آغاز می‌شود. با شورش کاوه آهنگر و پیروزی فریدون نه تنها دوره ضحاک که به طور کلی عصر مطلقا (خیر و شر مطلق) پایان می‌پذیرد و دوران هم‌آمیختگی (دوره عمل، انتخاب‌ها و اضطراب‌ها) که روایتی از تنهایی انسان‌هاست هویدا می‌شود. تجربه‌ای دیگرسان با رگه‌های هستی‌گرایانه به شیوه‌ای که سارتر در اثر خود شیطان و خدا بازتاب می‌دهد، رقم می‌خورد. «این نمایش‌نامه سراسر شرح روابط انسان است با خدا یا به عبارت دیگر روابط انسان با مطلق و مراد نویسنده از شیطان و خدا همین مطلق دوگانه است» (سارتر، ۱۳۵۱: ۷).

از آن پس برآمد از ایران خروش	پدید آمد از هرسویی جنگ و جوش
سیه گشت رخشنده روز سپید	گسستند پیوند با جمشید
برو تیره شد فره ایزدی	به کژی گرایید و نابخردی
پدید آمد از هرسویی خسروی	یکی نام جویی به هر پهلوی
سپه کرده و جنگ را ساخته	دل از مهر جمشید پرداخته

(همان: ۵۱)

### آهنگران قهرمانان تمدن‌ساز و بررسی کارویژه مدنی کاوه

رسیدن به دمای ۱۵۰۰ درجه که می‌توانست آهن موجود در کانی‌ها را گداخته و بیرون کشد و هم‌چنین ساختار ویژه و عملکرد پیچیده کوره‌های ذوب آهن که نسبت به کوره‌های مس و قلع و دیگر فلزها مهارت و دانش ویژه‌ای نیاز داشت، سبب شد که عمل آهنگری در نگاه مردمان پیشاتاریخ شگفت‌انگیز و جادوانه بنماید، بویژه آن‌که در زندگی آن‌ها نیز حضوری چشمگیر داشته و رشد سریع کشاورزی و غنای تولید را موجب می‌شود. این ویژگی‌ها همراه با دگرگونی‌های شگرفی که در گستره‌های گوناگون زندگی به میانجی آهن و پیشه آهنگری رخ

می‌نماید، روزگار تازه‌ای را نمایان می‌کند که در آن بن‌پاره فرهنگ به‌گونه‌ای ویژه جلوه‌گر می‌شود.

این دگرگونی‌ها، افزون بر این‌که آسایش و آرامش مردم را فراهم می‌آورد، شوند پیدایی نیازها و خواهانی‌های تازه‌ای می‌شود که بیشتر به جهان معنا ارتباط دارد تا بعد جسمانی. جهان هستی بشر را به شناخت خود فرامی‌خواند و چرایی‌های زیادی را در ذهن وی بر می‌انگیزد. طلوع و غروب خورشید، شب و روز، آشکارگی و محاق ماه، جوش و خروش چشمه ساران، صیوررت آتش، تولید مثل، مزه‌ها و هزاران پدیده دیگر که تا آن زمان در میان برآوردن نیازهای مادی پنهان مانده است، کنجکاو و شگفتی وی را بر می‌انگیزد. گرایش به دانستن و یابش پنهانی‌های جهان هستی اندک اندک وارد دنیای ذهنی و درونی او می‌شود و توانایی‌ها و نیروهای دیگری را در وجود وی به جنبش درمی‌آورد. سپیده فرهنگ در حال درخشیدن است و انسان می‌رود تا جهان تازه‌ای به نام جامعه مدنی بیافریند.

این همه برآیند کشف آتش و برون‌آوری آهن است که مورد اخیر با جادوی دستان آهنگران تبدیل به ابزاری تمدن‌آفرین می‌شود؛ از این رو آنان به قهرمانان تمدن‌ساز افتخار می‌یابند. ویژگی‌هایی که آن‌ها را به این فرنام سربلند می‌سازد عبارتند از:

الف: آسمانی‌اند و آفریننده و میانجی خدایان و انسان‌ها.

در برخی اسطوره‌ها قهرمان متمدن خود را به شکل آهنگر در می‌آورد و به زمین می‌آید و تمدن را به بشر عرضه می‌کند (ر.ک: الیاده، ۱۳۹۲: ۱۰۵).

ب: آموزگار و پرورش دهنده انسان هستند.

«در برخی فرهنگ‌ها آفرینش انسان و پدید آمدن کشتزارها توسط آهنگر آسمانی انجام می‌شود» (همان: ۱۰۵).

ج: آهنگران نقش کاهنی داشته و انجمن‌های سری را کنترل می‌کنند.

«در آفریقا آهنگر غالباً یک قهرمان یا نیای فرهنگی است که از مهراب یا سنت‌های جامعه محافظت می‌کند» (کوپر، ۱۳۹۲: ۲۵).

د: مبدع، هنرمند و مخترع هستند و در سطوح مختلف فرهنگی نیز تأثیرگذارند و از این رهگذر آفرینش را کنترل می‌کنند. «آهنگر باران‌ساز است و قادر است جنگ را با موفقیت به پایان برساند» (الیاده، ۱۳۹۲: ۱۰۷).

ه: آهنگران به عنوان اربابان آتش بر آن تسلط دارند و در انهدام زمان تأثیر می‌گذارند.

«به واسطه آتش است که طبیعت تغییر یافته است و این همه معنا پیدا می‌کند که صرف اربابی بر آتش هم بر پیشرفت فرهنگی تاکید دارد که شاخه‌ای فرعی از گدازگری است و هم بر فنون روانی-فیزیولوژیکی که پایه‌های کهن‌ترین جادوها هستند و به مثابه اسرار شمنی شناخته شده‌اند» (همان: ۱۹۴).

اینک بسیاری از این ویژگی‌ها را می‌توان در شاهنامه و برای نمونه در داستان هوشنگ پی گرفت.

هوشنگ از نیروی رای و خرد و آفرینندگی برخوردار بوده و واسطه میان خدا و انسان است. ابزار می‌سازد و با آن زمان را مهار می‌کند. کشاورزی، خانه‌سازی، دامپروری و تولید را به آدمیان می‌آموزد و بر نیروی اهریمنی دیو سیاه غلبه می‌کند.

جهان‌دار هوشنگ با رای و داد	به جای نیا تاج بر سر نهاد
بگشت از برش چرخ سالی چهل	پر از هوش، مغز و پر از داد، دل
که بر هفت کشور منم پادشا	به هر جا سرافراز و فرمانروا...
نخستین یکی گوهر آمد به چنگ	به آتش ز آهن جدا کرد سنگ
سر مایه کرد آهن آب‌گون	کزان سنگ خارا کشیدش برون
چو شناخت آهنگری پیشه کرد	به آتش ز آهن جدا کرد سنگ
چو این کرده شد چاره آب ساخت	ز دریا به هامونش اندر بتاخت

(همان: ۲۹)

بدیشان بورزید و زیشان چرید	همی تاج را خویشان پرورید
ز پویندگان هر چه مویش نکوست	بکشت و ز سرشان بر آهیخت پوست
برین گونه از چرم پویندگان	پوشید بالای گویندگان
برنجید و گسترد و خورد و سپرد	برفت و جز از نام نیکی نبرد

(همان: ۳۱)

کاوه آهنگر نیز در فرآیند گذار از هزاره ضحاک و بازایی آفرینش خویشکاری‌هایی را بر عهده می‌گیرد که با نقش مایه‌های جریان‌ساز و خلاقانه آهنگران در سامان اساطیر جهان هماهنگ است.

خروشید کای پایمردان دیو      بریده دل از ترس گیهان خدیو

همه سوی دوزخ نه‌آدید روی سپردید دل‌ها به گفتار اوی  
نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز براندیشم از پادشا  
خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای  
(همان: ۶۸)

خروشان همی رفت نیزه به دست کای نامداران یزدان پرست،  
کسی کاو هوای فریدون کند سر از بند ضحاک بیرون کند  
همی رفت پیش اندرون مرد گرد سپاهی بر او انجمن شد نه خرد  
(همان: ۶۹)

کریستینسن درباره جایگاه خاص کاوه در سامان طبقاتی ایران باستان ضمن اشاره به منشأ پیدایی کاوه آهنگر از دیدگاه تاریخی می‌نویسد: «داستان کاوه پس از دوران اشکانی به وجود آمده و در تاریخ افسانه‌ای دوره ساسانی جای گرفته است و به سرعت مورد توجه قرار گرفته است و چنان محبوبیتی یافته که یکی از هفت خاندان نجبا که دارای مقام‌های موروثی بلند پایه‌ای بوده‌اند یعنی خاندان قارن که حتی در دوران اشکانیان نیز نقشی داشتند و سوخرا پهلوان قدرتمند دوره قباد نیز از آنان بوده، کاوه را از خود می‌داند» (ستاری، ۱۳۸۵: ۸۰ و ۸۱). «مثلاً خاندان گودرز نژاد خود را با سلسله نسبی ساختگی به پهلوانی داستانی، کارن (قارن) نام می‌رسانند و می‌گفتند قارن پسر کاوگ آهنگر بود که بر دهاک خروج کرده بود» (آندرسن، ۱۳۹۳: ۱۸۶).

افزون بر این تردیدها درباره هویت نمادین و اسطوره‌ای این شخصیت که دلیل آن‌را در میان همین بحث بازمی‌نماییم ابهام بزرگ دیگری نیز در روایت‌های هم‌بسته با وی وجود دارد که ذهن پژوهشگران را به خود درگیر نموده است. چرا کاوه که آغازگر خیزش شجاعانه بر علیه ستم ضحاک است، پرچم را به دست فریدون می‌سپارد و خود آن را به انجام نمی‌رساند؟ در این باره پاسخ‌هایی ارائه شده که بیشتر با نگاه تاریخی به سامان شاهی در ایران و جهان باستان تدوین شده و الگوی محوری آن فرّه ایزدی است. «به ظاهر هیچ شگفت نیست که کاوه پس از شوراندن مردم بر ضحاک، فریدون را بر تخت شاهی می‌نشانند. او پس از آن ناپدید می‌گردد و چون خود از فره بهره‌ای نداشت تا بنا به باور ایرانیان بتواند تاج شاهی بر سر نهد، اما فرّه



ایزدی که از جمشید گسسته بود پاره‌ای از آن به فریدون پیوسته بود» (ستاری، ۱۳۸۵: ۸۱ و ۸۲).  
فردوسی نیز برخورداری از فره را شوند و اسپاری درفش کاویانی به فریدون می‌داند.

همی‌گفت کین جایگاه من است	ز فال، اختر بوم تان روشن است
که یزدان پاک از میان گروه	بینگخت ما را ز البرزکوه
بدان تا جهان از بد اژدها	به فرمان گرز من آید رها
منم کدخدای جهان سربه سر	نشاید نشستن به یک جای بر
وگرنه من ایدر همی بودمی	بسی با شما سال پیمودمی

(همان: ۸۲ و ۸۳)

از دیگر سو سازگان طبقاتی ایران باستان از چنان ورج نیرومندی برخوردار است که به باور  
آن‌ها نظم جهان در پاس داشت آن محقق می‌شود.

سپاهی نباید که با پیشه ور	به یک روی جویند هر دو هنر
یکی کارورز و یکی گرزدار	سزاوار هرکس پدید است کار
چو این کار آن جوید، آن کار این	پر آشوب گردد سراسر زمین

(همان: ۸۳)

اما همچنان که پیش‌تر اشاره شد، پیشه‌آهنگری و شخصیت‌آهنگران در دنیای باستان از  
ورجی سپندینه و کارکردی نمادین برخوردار بوده است. بنابراین نمی‌توان برای آن‌ها نقشی  
صرفاً طبقاتی قایل شد.

ژاله آموزگار با اشاره به همین کارویژه‌ها می‌نویسد: «کاوه به رغم داشتن پیشه‌آهنگری، فقط  
نماینده‌ی طبقه‌ی پیشه‌وران نیست، بلکه القاگر نقش رمزی نیز هست. در واقع از میان پیشه‌هایی که  
به آهن ورزیدن مربوط می‌شوند و با آتش سر و کار دارند، آهنگری مهم‌ترین آن‌هاست، چون  
نماد کیهان‌آفرینی است و معه‌ذا بسان همه‌ی نمادهای بزرگ دو سو گراست و صورت منفی‌اش  
تقلید شیطان از کار آفرینش اهورایی است. به سخنی دیگر خدا نیست بلکه صاحب قدرتی  
ابرانسانی است که می‌تواند آن را به سود بشر یا به زیانش به کار برد از این رو موجودی بیم‌ناک  
و با حشمت و پرهیبت است» (ستاری، ۱۳۸۵: ۸۲).

شاید برجسته‌ترین عامل محو کاوه در پیشاتاریخ، ظهور جهان‌بینی زرتشتی است که بسیاری  
از آیین‌ها، هنجارها، سنت‌ها و حتی خویشکاری‌های قهرمانان پیشین را دگرگون می‌سازد و

جایگاهی منفی و پست بدان‌ها می‌بخشد. «عیب صنعت‌گران بد اعتقادی، ناسپاسی، تندی، بی‌ادبی و زشت‌گویی است» (تفضلی، ۱۳۸۰: ۶۸).

به ویژه آن‌که زرتشت با افکار کوی‌ها (هم‌ریشه با نام کاوه) و کرپن‌ها که فرمانروایان و روحانیان غیرمذهبی (دیویسان) و دشمن زرتشت بودند سرسختانه مخالفت می‌ورزید و سرانجام نیز به دست یکی از آن‌ها کشته می‌شود. اگرچه بعدها مانند دیگر شخصیت‌های آیینی که مطرود زرتشت بودند مانند ایزد مهر دوباره سر از نظام باورهای ایرانی درآورده و جایگاهی بسزا می‌یابند. «همه نشانه‌ها حاکی از این است که مردم دل‌بستگی‌های کهن خود را رها نکرده‌اند. تنها کوشیده‌اند که در چارچوب آیین زرتشت به آن‌ها مشروعیت بخشند. پیداست که آیین زرتشت، با همه زیبایی خود نمی‌توانسته است بیش از حد باورهای آیینی و اساطیری مردم را به‌کنار بگذارد» (رجبی، ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۹).

از دیگر سو خدایگان سالاری (دسپوتیسم) حاصل از این اندیشه، روابط شاه و مردم را نیز دگرگون کرد. اگر در آیین پیشینیان (آیین میترا) رابطه میان مردمان برابانه و برادرانه بود و مقام و ثروت ارزش خاصی ایجاد نمی‌کرد (رک: بهار، ۱۳۸۱: ۳۲). اینک این روابط در چارچوب هرم طبقاتی که شاه در بالای آن قرار داشت تعریفی دیگرگون یافته بود. در سنت شاهی در خاورمیانه باستان شاهان در نقش شبان مردمان به تصویر کشیده می‌شوند. شاه نیازهای رعایا را برطرف می‌کند و مردمان در عوض چون گوسفندانی بی‌اراده مطیع منویات پادشاه هستند. «تصویر مردم به عنوان گوسفند حکایت از بی‌ارادگی آنان دارد یعنی وضعیتی آرمانی در ایدئولوژی سلطنتی باستانی، زیرا پادشاهان بیش از هرچیز از خودرایی و نافرمانی بیم‌ناک بودند» (جونز، ۱۳۹۴: ۸۰).

بدیهی است این دیدگاه نمی‌تواند قهرمان پرور و پهلوان‌محور باشد. شاه تنها قهرمان شناخته شده و رسمی است که یک تنه با تمام سختی‌ها و هستارهای اهریمنی مبارزه می‌کند و بر آن‌ها چیره می‌شود. بنابراین بیرون راندن کاوه -که از میان عامه مردم برخاسته و رهبری شورش مردمی را بر عهده دارد- از گستره اساطیر و روایات ایرانی می‌تواند به ایدئولوژی قهرمان‌گریز سامان سلطنت ارتباط داشته باشد. «آدمی نباید سبب زبانی به دیگری شود یا آزاری برساند و اعمال این عدالت خود بر عهده شاه است و بس. آنانی از راه راست پیروی می‌کنند که شورش نکنند و از شاه و اهورامزدا پیروی کنند» (موله، ۱۳۹۵: ۵۳). به‌ویژه که برخی پژوهشگران بر این

باورند که پهلوانان اساطیری هند و ایرانی همچون مهر ریشه در فرهنگ غیر ایرانی و بومی آسیای غربی دارند (ر.ک: بهار، ۱۳۸۱: ۳۹).

### کارکرد تقدیری انسان‌ها در کارگاه هستی با رویکرد به اندیشه ایران‌شهری

در این‌جا برآنیم که با رویکرد به اندیشه ایران‌شهری و کارکرد تقدیری هریک از پدیده‌های هستی از منظر فلسفه دینی ایرانی به بررسی این موضوع (واگذاری پرچم پیکار به فریدون) پرداخته و دریچه‌ای نو بگشاییم.

بر بنیاد این اندیشه، هستی و پدیده‌های آن هریک برای به ظهور رساندن کارویژه‌ای خاص آفریده شده‌اند و مقدر است تا در چارچوب آن حرکت کنند و مسئولیت‌های‌شان را با رویکرد به منزلت‌شان به انجام برسانند.

«غایت هر انسان نشان‌دهنده آن چیزی است که وی باید برای نجات روان خود انجام دهد. غایت فرمانروایان پیش از همه تثبیت، آراستن، پیراستن و خوب پیش بردن شهریاری بر جهان و نیز بر یکایک مردمان است. خویشکاری دین برداران مستلزم تبلیغ، تایید و انتقال درست دین مزدایی است. خویشکاری توده مردمان، تلاش کامل برای هریک از ایفای خویشکاری خود است» (موله، ۱۳۹۵: ۶۵). بنابراین کاوه نیز در این چرخه تقدیری دارای جایگاه و کارکردهای ویژه از پیش تعیین شده‌ای است که نمی‌تواند بر خلاف آن عمل نماید. از همین روی باید درفش مبارزه را به دست کسی بسپارد که مقدر شده چنین کارویژه‌ای را بیافریند و از منزلت و توان ایفای این مسئولیت بهره‌مند باشد. «بدین شکل، تکلیف دینی هر فرد مبتنی است بر ایفای شایسته تکالیف مربوط به منزلتش، خویشکاریش. هر کنش دارای این سرشت، ارجمند و حائز ارزش دینی دانسته شده است» (همان: ۶۶).

از سوی دیگر عملکرد آدمیان در نوسازی جهان از فلسفه ویژه‌ای پیروی می‌کند که بر اساس آن هر عمل خلاقه‌ای به نوعی تکرار و تقلیدی است از آنچه خدایان در روز ازل به انجام رسانیده‌اند. «عمل کیهان‌زایی الگوی نمونه‌ای است برای هر وضعیت خلاق و آفریننده، هر کاری که انسان انجام می‌دهد به نوعی تکرار و تقلیدی از آن عمل شاخص برجسته یا همان حرکت ازلی و الگوی مثالی خدای آفریدگار یعنی عمل آفرینش گیتی و کائنات است» (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۰). بنابراین در باززایی هزاره‌ای گیتی در جهان ایرانی نیز شخصیت‌هایی نقش آفرینند که در آفرینش ازلی ایرانی (حضور یک مرد و یک گاو) مشارکت داشته‌اند. از آن‌جا که در

اسطوره آفرینش ایرانی، آهنگر و عمل آهنگری نقش اصلی و هسته‌ای ندارد پس در نوزایی و باز تولید آن نیز نمی‌تواند کارکردی بنیادین داشته باشد. به‌ویژه آن‌که کاوه مانند دیگر آهنگران اساطیری به دلیل کارکردهای ناسازنمایانه (پارادوکسیکال) می‌تواند آفرینش را با خطری بزرگ که بی‌کفایتی است مواجه کند (ر.ک: شوالیه، گریبان، ۱۳۸۲: ج ۱، ۳۰).

«وقتی اهورامزدا این زمین را پرآشوب یافت آنگاه آن‌را به من [داريوش] سپرد. من به خواست اهورامزدا آن را دوباره در جایگاهش قرار می‌دهم» (جونز، ۱۳۹۴: ۷۲).

### تعریف قهرمان در سامان فکری جهان و ایران باستان

نکته دیگری که در خور نگرش است تعریف قهرمان در سامان اندیشگی جهان و ایران باستان است که با رویکرد به آن می‌توان دریافت چرا کاوه نمی‌تواند به عنوان یک شخصیت جریان‌ساز در نوسازی هستی مشارکت جوید.

کمبل می‌نویسد: «قهرمان کسی است که با شرافت و شهامت به شیوه طبیعت در زندگی مشارکت می‌جوید، نه از روی کینه شخصی، نو میدی یا انتقام‌جویی» (کمبل، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

کلید واژه در تعریف قهرمان مشارکت در زندگی به شیوه طبیعت است. بر بنیاد این اندیشه قهرمان باید از درون طبیعت برآمده باشد، بر بلندای کوه‌ها، در گستره دشت‌ها، در تاریکی جنگل‌ها، بر بستر سنگ و خاک و علف، زیر تابش خورشید و درخشش ماه و تحت تأثیر نیروی ستارگان، با شناور شدن بر روی رودها و استنشاق نفخه حیات‌بخش نسیم زاده شده، بی‌بالد و بزرگ شود. با چنین تجربه‌ای است که می‌تواند آینه‌وار جهان را در خود جلوه‌گر ساخته و از من هوس‌آلوده و آرزومند پالوده شود تا سرانجام با آن دیگری، به یگانگی برسد. این زیست دیگرگون قهرمان نمادی است از ابرانسانی جهانی و ایزدگون که مرزهای جغرافیا، تاریخ، نژاد، دین، فرهنگ و زبان را در نوردیده و ایزدوار بر چکاد بلندترین کوه‌ها به جهان می‌نگرد. احتمال می‌رود که در سنت شاهی هخامنشی، پوشیدن جامه بدوی و خوردن و آشامیدن خوراکی‌های ساده توسط شاه جدید تظاهر همین کارکردها باشد. «نوشیدن شیر ترش و کارهایی مانند صرف خوراکی‌های ساده و توهم‌زا تأییدی بود بر وضعیت در آستانه کار پادشاه تازه‌وارد که همانند جامه پادشاه تازه در دوران پیش از پادشاهی (دوران روستایی‌وار؟) کوروش کبیر بود که برای پادشاه یادآور نیاکان ایلی و بدوی او باشد» (جونز، ۱۳۹۴: ۶۱).

اما کاوه شخصیتی کاملاً انسانی و مدنی است، او زمانی دست به شورش می‌زند که آخرین فرزندش در معرض قربانی شدن قرار گرفته است. بنابراین هدف او شخصی است و از روی نومیدی و انتقام‌جویی دست به عمل می‌زند، آشکار است که این امر با ویژگی‌های قهرمانی در سامان اندیشه‌ی اسطوره‌ای که ارزش عمل قهرمانانه را یکی شدن قهرمان با آن دیگری رها از هرگونه سود و زیان شخصی تعیین می‌کند، منافات دارد. از این‌روی کاوه پرچم را به دست فریدون می‌سپارد، شاهزاده‌ی پارسایی که پرورشی ناب را در دل طبیعت و آغوش گاو برمایون تجربه کرده و با تمامیت هستی به یگانگی رسیده است. از دیگر سو از سرشت آفرینش ازلی با رویکرد به چنین پرورشی آگاه است پس می‌تواند در باززایی آن مشارکت کند.

«سرانجام بارش ستارگان در آسمان پیدا می‌شود که نشانه‌ی تولد شاهزاده‌ی پارسایی است که بر لشکر شر پیروز می‌شود و سرزمین‌های ایرانی و تحت دین‌بهی را پیش از تولد اولین منجی باز می‌آراید» (قلی‌زاده، ۱۳۹۲: ۵۴).

خجسته فریدون ز مادر بزاد      جهان را یکی دیگر آمد نهاد  
ببالید برسان سرو سهی      همی تافت زو فر شاهنشهی  
(همان: ۶۲)

### نتیجه‌گیری

با رویکرد به آنچه درباره‌ی سرشت و ویژگی‌های قهرمانان عصر آهن گفته شد می‌توان کاوه را نماد ایرانی قهرمان این دوره دانست که زمینه را برای قیام ایرانیان برگزیده که با ازلیت و الوهیت پیوندی تام دارد، آماده می‌کند و جهان ظلمانی و آشوب‌مند را به سوی اشا و سامان رهنمون می‌سازد. ما با بررسی ریشه‌ی شناختی نام‌واژه کاوه آشکار کردیم که این نام همه‌ی مشخصه‌های مورد انتظار از کارویژه‌های آهنگران را در اندیشه‌ی اساطیری بازتاب می‌دهد و حامل معناهایی هماهنگ با خویشکاری‌های جهان‌شمول این کهن‌الگوست. هم‌چنین با رویکرد تطبیقی به اسطوره‌های جهانی این دوران و تأثیرشان در شکوفایی سامان مدنی و فرهنگی دنیای باستان و هم‌خوانی با آنچه در شهرآیینی ایران‌زمین برجای نهاده است، نشان دادیم که حضور و خویشکاری‌های کاوه در روایت ضحاک با کارکردهای ایزدان و قهرمانان دیگر سرزمین‌ها در این روزگار همساز است. با رویکرد به این اشتراک‌هاست که نویسنده تلاش می‌کند تا فرضیه‌های تاریخ‌محور پژوهشگران آیین‌ها و اسطوره‌های ایرانی چون کریستینسن و بهار را به

چالش کشیده و نتیجه‌گیری کند؛ کاوه شخصیتی پیشاتاریخی است که به دلیل آموزه‌های دیانت زردشتی و انتظارات حاصل از این آموزه‌ها - که قهرمان را همچون سایر بن‌پاره‌های هستی از کارکردی تقدیری برخوردار می‌داند که می‌بایست در چارچوب آن حرکت کرده و مسئولیت‌هایش را با رویکرد به منزلتش به انجام برساند- و همچنین سرشت خودکامه سامان شاهی در شرق که قهرمانی جز شاه را بر نمی‌تابد، محو شود. آیا حضور گسترده این کهن‌الگو در پهنه ادبیات و کارکردهای هم‌راهش در سامان سیاسی اجتماعی ایران نشان از جایگاه ناتاریخی و مردمی وی ندارد؟

### منابع

#### کتاب‌ها

- الیاده، میرچا (۱۳۸۴) *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: انتشارات طهوری.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۲) *هنر اسرارآمیز*، ترجمه مینا غربیان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- باشلار، گاستون (۱۳۷۸) *روانکاوی آتش*، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات توس.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۱) *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: نشر آگه.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۱) *از اسطوره تا تاریخ*، تهران: نشر چشمه.
- بهرامی کمیل، نظام (۱۳۹۷) *نام‌باوری باور به قدرت جادویی نام‌ها*، تهران: انتشارات پویه مهر اشراق.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۰) *مینوی خرد*، تهران: انتشارات توس.
- جونز، لوید لولین (۱۳۹۴) *شاه و دربار در ایران باستان*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- دریایی، تورج (۱۳۹۹) *ایران‌شهر؛ از قلمرو تا فرهنگ*، تهران: پایگاه خبری تحلیلی آوان پرس.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۷) *هزاره‌های گمشده*، جلد ۱، تهران: انتشارات توس.
- سارتر، ژان پل (۱۳۵۱) *شیطان و خدا*، ترجمه ابوالحسن نجفی، تهران: انتشارات نیل.
- ستاری، جلال (۱۳۸۵) *جهان اسطوره‌شناسی*، *اسطوره ایرانی*، تهران: نشر مرکز.

سعادت، یوسف (۱۳۹۸) ریشه‌شناسی نام کاوه، تهران: وبلاگ از زبان در زمینه زبان‌شناسی تاریخی به ویژه زبان‌های ایرانی.

شاملو، احمد (۱۳۸۱) کتاب کوچک، جلد ۱، تهران: انتشارات مازیار.

شفر، رونا و راپرت (۱۳۹۳) هزار نماد، ترجمه آزاده بیداربخت و نسترن لواسانی، تهران: نشر نی.

شوالیه، ژان-گریبان، آلن (۱۳۸۲) فرهنگ نمادها، جلد ۱، ترجمه سودابه فضائلی، تهران: انتشارات جیحون.

طلایی، حسن (۱۳۹۷) عصر آهن ایران، تهران: انتشارات سمت.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶) شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق (جلد ۲ و ۵، نیویورک:

Biblio the capersica.

قلی‌زاده، خسرو (۱۳۹۲) فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

کریستینسن، آرتور (۱۳۸۷) کاوه آهنگر و درفش کاویانی، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران: انتشارات طهوری.

کریستینسن، آرتور (۱۳۹۳) کیانیان، ترجمه ذبیح‌اله صفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کمبل، جوزف (۱۳۸۴) قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

کوپر، جی.سی. (۱۳۹۲). فرهنگ نمادهای آیینی، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: انتشارات علمی

کوورجی کویاجی، جهانگیر (۱۳۸۸) بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، ترجمه جلیل دوست‌خواه، تهران: نشر آگه.

مرادی غیاث‌آبادی، رضا (۱۴۰۰) دوره آهن و عصر کاوه و کیانیان، ۳۱۰۰ تا ۲۷۰۰ سال پیش، تهران: سایت پژوهش‌های ایرانی.

مصدق، حمید (۱۳۸۱) از جدایی‌ها، تهران: نشر زریاب.

موله، ماریان (۱۳۹۵) آیین، اسطوره، کیهان‌شناسی در ایران باستان، ترجمه محمد میرزایی، تهران: نشر نگاه معاصر.

ورمازن، مارتین (۱۳۸۰) آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: نشر چشمه.

هگل، گ. و (۱۳۷۹) *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات شفیعی.  
یاحقی، محمدجعفر (۱۳۹۱) *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران:  
انتشارات فرهنگ معاصر.

## Reference

### Books

- Bahar, Mehrdad (2002) *From myth to history*, Tehran: Cheshmeh Publication. [In Persian]
- Bahar, Mehrdad (2002) *Research in Iranian mythology*, Tehran: Agah Publication. [In Persian]
- Bahrani Komeil, Nezam (2018) *Name Belief Believe in the magical power of names*, Tehran: Pouyeh Mehr Ishraq Publications. [In Persian]
- Bashlar, Gaston (1999) *Fire Psychoanalysis*, Trans. Jalal Sattari, Tehran: Toos Publications. [In Persian]
- Campbell, Joseph (2005) *The power of myth*, Trans. Abbas Mokhber, Tehran: Markaz Publication. [In Persian]
- Chovalie, Jean-Gerbran, Allen (2003) *Culture of symbols*, Cover1, Trans. Soodabeh Fazaeli, Tehran: Jeihoon Publications. [In Persian]
- Christensen, Arthur (2008) *Blacksmith Kaveh and banner Kaviani*, Transl. Manijeh Ahadzadegan Ahani, Tehran: Tahoori Publications. [In Persian]
- Christensen, Arthur (2014) *Kianian*, Trans. Zabihullah Safa, Tehran: Scientific and cultural publishing company. [In Persian]
- Cooper, JC (2013) *Culture of ritual symbols*, Trans. Roghayeh Behzadi, Tehran: Elmi Publications. [In Persian]
- Daryaee, Tooraj (2020) *Iranshahr thought From territory to culture*, Tehran: Analytical news base of Avan Press. [In Persian]
- Eliade, Mircha (2005) *The myth of eternal return*, Trans. Bahman Sarkarati, Tehran: Tahoori Publications. [In Persian]
- Eliade, Mircha (2013) *Mysterious art*, Trans. Mina Ghariban, Tehran: Parseh Book Translation and Publishing Company. [In Persian]
- Ferdowsi, Abolghasem (1987) *Shahnameh*, By the effort of the Jalal Khaleghi Motlagh, Cover2 and 5, New York: Bilibio the capersica. [In Persian]
- Gholizadeh, Khosrow (2013) *Culture of Iranian mythology based on Pahlavi texts*, Tehran: Parseh Book Translation and Publishing Company. [In Persian]
- Hegel, G.V. (2000) *Wisdom in history*, Trans. Hamid Enayat, Tehran: Shafiee Publications. [In Persian]
- Jones, Lioyd Levine (2015) *Shah and court in ancient Iran*, Trans. Fereydoun Majlisi, Tehran: Nilofar Publications. [In Persian]
- Kourji Koyaji, Jahangir (2009) *Foundations of Iranian Myth and Epic*, Trans. Jalil Dostkxah, Tehran: Agah Publication. [In Persian]
- Mohammad Jafar Yahaghi (2012) *Culture of myths and fiction in Persian literature*, Tehran: Contemporary Culture Publications. [In Persian]
- Moradi ghiasabadi, Reza (2021) *Iron Age and the era of Kaveh and Kianian 3800 to 2700 years ago*, Tehran: Iranian Research Site. [In Persian]



Mosaddegh, Hamid (2002) *From separations*, Tehran: Zaryab Publication. [In Persian]

Mulle, Mrianne (2016) *Religion Myth Cosmology in ancient Iran*, Trans. Mohammad Mirzaei, Tehran: Negah Moaser Publication. [In Persian]

Rajabi, Parviz (2008) *The Lost Millennia*, Cover1, Tehran: Toos Publications. [In Persian]

saadat, yoosef (2019) *Etymology of Kaveh name*, Tehran: Blog of language in the field of historical linguistics, especially Iranian languages. [In Persian]

Sartre, Jean-Paul (1972) *Satan and God*, Trans. Abolhasan Najafi, Tehran: nil Publications. [In Persian]

Sattari, Jalal (2006) *The World of Mythology, Persian myth*, Tehran: Markaz Publication. [In Persian]

Shamloo, Ahmad (2002) *Alley book*, Cover1, Tehran: Maziar Publications. [In Persian]

Shepherd, Ravana and Rupert (2014) *A thousand symbols*, Trans. Azadeh Bidarbakht and Nastaran Lavasani, Tehran: Ney Publication. [In Persian]

Tafazzoli, Ahmad (2001) *Paradise of Wisdom*, Tehran: Toos Publications. [In Persian]

Talaei, Hassan (2018) *Iron Age of Iran*, Tehran: Samt Publications. [In Persian]

Vermarzen, Martin (2001) *Mithraism*, Trans. Bozorg Naderzad, Tehran: Cheshmeh Publication. [In Persian]

Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)

Volume 15, Number 58, Winter 2022, pp. 277-302

Date of receipt: 1/12/2021, Date of acceptance: 6/7/2022

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2022.1946269.2370](https://doi.org/10.30495/dk.2022.1946269.2370)

## A Study of Kaveh the Blacksmith's Uniqueness in Ferdowsi's *The Shahnameh* with an Approach to Urban Iranian Thought and World Myths

Syed Mohammad Reza Qureyshi<sup>1</sup>, Dr. Saeed Khairkhah<sup>2</sup>, Dr. Abdul Reza Madraszadeh<sup>3</sup>,

۳۰۲

### Abstract

With the discovery of iron, in addition to material changes, the intellectual and cultural order of the world also undergoes a transformation. The value, depth, and consequences of this discovery are a modern phenomenon with features of the age called iron, which creates its own myths and heroes. Iran, as one of the oldest ritual civilizations in the world and the first centers to achieve iron smelting and extraction technology, is not without its cultural consequences. The most famous Iranian hero of this era is Kaveh Ahangar, who appears in the dark and turbulent millennium of Zahaki (Iranian version of the beginning of the Iron Age) and provides the ground for the re-creation of the drinking world by Fereydoun. Despite his reputation and constant influence on Iranian thought, Kaveh is not reflected in Iranian patriotic and religious myths. This has led some scholars to consider him a historical figure made by the writers of the Sassanid theologians, which is certainly unbelievable, because it is incompatible with the intellectual foundations of prehistoric peoples in understanding existence. Kaveh, like other mythical characters, has symbolic motives and metaphorical features. In this research, using archetypal analysis, comparative attitude and library method the researchers try to study the mythological themes of Kaveh's mediation in *Shahnameh* and present new results by introducing new ideas to show that Kaveh is, a prehistoric hero who, for some reason, disappears from the scene of Iranian mythology.

**Keywords:** Iron Age, Blacksmiths, Kaveh the Blacksmith, Iranshahri thought, World regeneration.

<sup>1</sup> . Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran. Smrg53@yahoo.com

<sup>2</sup> . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran. (Corresponding author) s.kheirkhah92@gmail.com

<sup>3</sup> . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran. drmodarreszadeh@yahoo.com

